

باطراحی عکس نوشته از آیات و متن های برگزیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را درباره گنج حضور و آموزش های که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

کہ تو آن ہوشی و باقی ہوش پوش

خویشین را کم مکن، یا وہ مکوش

مولانا

عكس نوشته ابيات و

نكات انتخابی

برنامه ۹. گنج‌مصور

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

هر آنکه از سببِ وحشتِ غمی تنهاست  
بدان که خصمِ دلست و مراقبِ تنهاست

خصم: دشمن

مراقب: ناظر، نگرنده

به چنگ و تَنَن این تن نهاده‌ای گوشی  
تن تو توده‌ی خاکست و دمدمه‌ش چو هواست

کنج حضور، پرویز سُبازی،

برنامه ۹۰۰

تَنَن: تَنَنه، صدای ساز،

آوازه، هنگامه و غوغا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

# هوایِ نَفْسِ تو همچون هوایِ گردانگیز عدوٌ دیده و بیناییست و خصمِ ضیاست

گردانگیز: غبارانگیز  
ضیا: نور هدایت، روشنائی حضور  
عدو: دشمن

## تویی مگر مگسِ این مَطاعِمِ عسلین که ز اِمْقُلُوهِ تو را درد و ز اِنْقُلُوهِ عَناسِست؟

مَطاعِم: خوردنی‌ها، مَطاعِم  
عسلین: غذاهای تهیه شده از عسل  
عنا: رنج، سختی  
اِنْقُلُوهِ: بیرون بیاورید  
اِمْقُلُوهِ: غوطه دهید

حدیث :

إِذَا وَقَعَ الذَّبَابُ فِي إِنَاءٍ أَحَدِكُمْ فَاِمْقُلُوهُ ثُمَّ اِنْقُلُوهُ...:

اگر در ظرف یکی از شما مگسی افتاد،  
غوطه‌اش دهید و بیرون آورید.

گنج حضور  
پرویز شهبازی  
برنامه ۹۰۰

مولوی، دیوان  
شمس، غزل شماره

۴۸۳

# در آن زمان که در این دوغ می‌فُتی چو مگس عجب که توبه و عقل و رویت تو کجاست؟

رویت: تأمل، از زمینه فضای  
گشوده فکر کردن

مانند مگس در دوغ افتادن: کنایه از حرص  
ورزیدن و خود را در فکرهای همانیده گم کردن

# به عهد و توبه چرا چون فتیله می‌پیچی؟ که عهد تو چو چراغی رهین هر نکباست

نکبا: باد نامساعد، باد کژ

رهین: مرهون،

مدیون، در گرو

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

بگو به یوسف، یعقوب هجر را دریاب  
که بی ز پیرهن نصرت تو حبس عماست

عما: نابینایی، مجازاً گمراهی

نصرت: یاری، پیروزی

چو گوشت پاره ضریریست مانده بر جایی  
چو مرده‌ای است ضریر و عقیلہی اِحیاست

عقیلہ: مایه‌ی گرفتاری،  
گرفتاری، مانع و گره در کار

ضریر: نابینا  
احیا: زنده کردن

(قرآن کریم، سوره یوسف (۱۲)، آیه ۹۳)

این جامه‌ی مرا بپَرید و بر روی  
پدرم اندازید تا بینا گردد. و همه  
کسان خود را نزد من بیاورید.

اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ  
عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا  
وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ

گنج مضمون، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

به جای دارو او خاک می زند در چشم

بدان گمان که مگر سُرْمه است خاک و دواست

چو لا تُعَافِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَّارًا

دعای نوح نبی است و او مُجَابِدَعَاست

مُجَابِ دَعَا: مستجاب الدعوه، کسی که دعایش

لَا تُعَافِ: معاف مدار

پذیرفته می شود

مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَّارًا: هیچ یک از کافران را

(قرآن کریم، سوره نوح (۷۱)، آیه ۲۶)

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَّارًا

و نوح گفت: ای پروردگار من، بر روی زمین هیچ یک از کافران را مگذار

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

همیشه کشتی احمق غریق طوفان است  
که زشت‌صنعت و مبغوض گوهر و رسواست  
مبغوض: مورد بغض و خشم واقع شده، دشمن داشته شده.

اگر چه بحر کرم موج می‌زند هر سو  
به حکم عدل خبیثات مرخیبین راست  
(قرآن کریم، سوره نور (۲۴)، آیه ۲۶)

زنانِ ناپاک برای مردانِ ناپاک و  
مردانِ ناپاک برای زنانِ ناپاک و  
زنانِ پاک برای مردانِ پاک و مردانِ  
پاک برای زنانِ پاک. آنها از آنچه در  
باره‌شان می‌گویند منزه‌اند. آمرزش  
و رزق نیکو برای آنهاست.

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ  
وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ  
وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ  
وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ  
مُبْرَأُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ  
مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

قفا همی خور و اندر مکش گلا گردن

چنان گلو که تو داری سزای صفع و قفاست

قفا خوردن: پس گردنی خوردن

صفع: سیلی

گلا: ای گل، ای کچل

گلو گشاده چو فرج فراخ ماده خران

که ... خر نرهد زو چو پیش او برخاست

فرج: آلت تناسلی جانداران ماده

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

# بخور تو ای سگِ گرگینِ شگنبه و سرگین شگنبه و دهنِ سگ، بلی سزا به سزا است

گرگین: کسی که به بیماری  
جَزَب یا گری مبتلا باشد.

(قرآن کریم، سوره  
شوری (۴۲)، آیه ۴۰)

وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ  
عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ  
لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ

جزای هر بدی بدی است همانند  
آن. پس کسی که عفو کند و آشتی  
ورزد مزدش با خداست، زیرا او  
ستمکاران را دوست ندارد.

گنج حضور،  
پرویز شهبازی،  
برنامه ۹۰۰

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

بیا بخور خیرِ مرده، سگِ شکار نه‌ای  
ز پوز و ز شکم و طلعتِ تو خود پیدا است

طلعت: چهره، رخسار، اقبال

سگِ محلّه و بازار، صید کی گیرد؟  
مقامِ صید، سرِ کوه و بیشه و صحرا است

رها کن این همه را، نامِ یار و دلبر گو  
که زشت‌ها که بدو دررسد، همه زیباست

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

گنج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰



مُصَرِّف: دگرگون کننده، تغییر دهنده

أَسْفَل و أَعْلَا: پست تر و بالاتر،

منظور انسان من ذهنی و

انسان به حضور رسیده است

که کیمیاست پناه وی و تعلق او

مُصَرِّفِ همه ذراتِ أَسْفَلِ و أَعْلَاست

نهان کند دو جهان را درون یک ذره

که از تصرف او عقل گول و نابیناست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

بدان کہ زیر کی عقل جملہ دھلیزی ست  
اگر بہ علمِ فلاطون بُود برونِ سراسِست

فلاطون: افلاطون، فیلسوف بزرگ یونانی

دھلیزی: بیرونی، مجازاً بی اصل و اساس

جنونِ عشقِ بہ از صد ہزار گردونِ عقل

کہ عقل دعویٰ سر کرد و عشق بی سر و پاست

گردون: ہرچیز دور خود یا محوری بچرخد، آسمان

ہر آنکہ سر بُودش بیمِ سر ہمیش باشد  
حریفِ بیمِ نباشد ہر آنکہ شیر و غاست

گنجِ حضور، پرویز شہبازی،

و غا: جنگ

برناہ 400

# رود درونهی سَمِّ الْخِيَاطِ. رشتهی عشق

که سر ندارد و بی سر. مجرد و یکتاست

سَمِّ الْخِيَاطِ: سوراخ سوزن مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَأُفَتِّحَنَّ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَأَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ.

درهای آسمان بر روی کسانی که آیاتِ ما را تکذیب کرده‌اند و از آنها سر بر تافته‌اند، گشوده نخواهد شد و به بهشت در نخواهند آمد تا آنگاه که شتر از سوراخِ سوزن بگذرد. و مجرمان را این چنین کیفر می‌دهیم.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۴۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

**قلاوُزی گُندش سوزن و روان گُندش  
که تا وصال ببخشد به پاره‌ها که جداست**

قلاوُزی: راهنمایی، رهبری

**حدیثِ سوزن و رشته بَهِل که باریک است  
حدیثِ موسیِ جان گُن که با یدِ بیضاست**

ید بیضا: معجزه‌ی موسی(ع) که چون دست از جیب خود بیرون می‌آورد، نوری از آن پدید می‌آید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

**گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰**

**حدیث و قصّہی آن بحرِ خوشدلی‌ها گو**

**کہ قطرہ قطرہی او مایہی دوصد دریاست**

**چو کاسہ بر سرِ بحری و بیاخبر از بحر**

**ببین ز موج تو را ہر نفس چہ گردشہاست**

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۳

**گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۹۰۰**

گر بروید، ور بریزد صد گیاه  
عاقبت بروید آن کشته‌ی اله

کشت نو کارید بر کشت نخست  
این دوم فانی است و آن اول درست

کشت اول کامل و بُگزیده است  
تخم ثانی فاسد و پوسیده است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، از بیت ۱۰۵۷-۱۰۵۹

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۰۰

کار من بی علت است و مستقیم  
هست تقدیرم نه علت، ای سقیم

عادت خود را بگردانم به وقت  
این غبار از پیش، بنشانم به وقت

مولوی، مثنوی، دفتر دوم،  
ابیات ۱۶۲۶-۱۶۲۷

گنج حضور پرویز شهبازی،  
برنامه ۹۰۰

# حِسُّ خُفَّاشَتِ، سَوِي مَغْرِبِ دَوَانِ حِسُّ دُرِّپَاشَتِ، سَوِي مَشْرِقِ رَوَانِ

دُرِّپَاش: نثار کننده‌ی مروارید، پاشنده‌ی مروارید.

کنایه از حِسُّ رُوْحَانِي انسان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷

گنج حضور پرویز شهبازی  
برنامه ۹۰۰

یار در آخر زمان کرد طَرَبِ سازی

باطنِ او جِدِّ جِدِّ، ظاهرِ او بازی

جمله‌ی عشاق را یار بدین علم گشت

تا نگند هان و هان، جری تو طنّازی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱۳  
گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

دیده‌ای خواهی که باشد شه‌شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

منسوب به مولانا

جز تو کُل، جز که تسلیم تمام

در غم و راحت، همه مکرست و دام

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۶۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

ای بسا کاریزِ پنهان، همچنین

مُتَّصِلٌ بِاِجَانَّتَانِ، یَا غَافِلِینَ

کاریز: قناتِ آب

ای کشیده ز آسمان و از زمین

مایه‌ها، تا گشته جسمِ تو سَمِین

سَمِین: چاق، فربه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۱-۳۵۹۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

عاریه‌ست این، کم همی باید فشارد  
کآنچه بگرفتی، همی باید گزارد

عاریه: قرضی

جز نَفَخْتُ، کَانَ ز وَهَّابِ آمده‌ست  
روح را باش، آن دگرها بیهده‌ست

وَهَّاب: بسیار بفشنده، از اسماء الهی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۵۹۳-۳۵۹۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

# تا نَفَخْتُ فِيهِ، مِنْ رُوحِي تَوْرًا وَارْهَانَدَ زَيْنَ وَكَوَيْدَ: بَرْتَرَا

نَفَخْتُ فِيهِ: دمیدم در او

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۳

« فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ . »

« چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح

خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده

بیفتید. »

(قرآن کریم، سوره حَجْر (۱۵)، آیه ۲۹)

## گفت: بهر شاه، مبدول است جان

## او چرا آید شفیع اندر میان؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۵۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

# لی مع الله وقت بود آن دم مرا لا یسع فیہ نبی مجتبی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۰

برای من لحظه فنا وقتی بود که تنها با خدا باشم به نحوی که  
پیامبر برگزیده ای در آن مقام <sup>هیچ</sup> یا حال جا ندارد.

« لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ. »

« برای من در خلوتگاه با خدا، وقت خاصی  
است که در آن هنگام نه فرشته مقرب و  
نه پیامبر مرسلی، گنجایش صحبت و انس  
و برخورد مرا با خدا ندارند. [و نمی‌توانند  
بین من و خدا قرار گیرند. ] »

گنج حضور،  
پرویز  
شهبازی،  
برنامه ۹۰۰

این دوره آمد در روش یا صبر یا شکرِ نَعَم  
بی شمع روی تو نتان دیدن مرین دوراه را  
نتان: نتوان

هرگز نداند آسیا مقصودِ گردشهای خود  
کاستون قوت ماست او، یا کسب و کارِ نانبا  
نانبا: نانوا

آبیش گردان می‌کند، او نیز چرخ می‌زند  
حق آب را بسته کند، او هم نمی‌جنبد ز جا

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر  
او همین داند که گیرد پای جبر

کاهلی: تنبلی

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد  
تا همان رنجوری اش، در گور کرد

رنجور: بیمار

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۰۶۸ \_ ۱۰۶۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

# یک زمان از وی عنایت برکنند عقل زیرک ابلهے ہا مے کند

مولوی، مثنوی، دفتر چہارم، بیت ۳۷۲۹

# جُز پیشیمانے نباشد رِیع او جُز خسارت بیش نآرد بَیع او

رِیع: بالیدن، نمو کردن

بَیع: خرید و فروش

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۸۷

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۹۰۰

گفتم که : عهد بستم، وز عهد بد برستم  
گفتا: چگونه بندی چیزی که من شکستم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۸۶

علتی بتر زیندار کمال  
نیست اندر جان تو ای ذودلال

مولوی، مشنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه‌ی نوآرد  
شیرین تر و نادرتر زان شیوه‌ی پیشینش

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۲۷

حکم حق گُسترد بهر ما بساط  
که بگوئید از طریق انبساط

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

لنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

# که درونِ سینه شرح داده ایم شرح اندر سینه ات بنهاده ایم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

# که آلم نَشْرَحْ نه شرحت هست باز؟ چون شدی تو شرح جو و گُدیِه ساز؟

گُدیِه ساز: گدایی کننده، تکدی کننده

## آلم نَشْرَحْ لَکْ صَدْرَکْ

### آیا سینه ات را برایت نگشودیم؟

(قرآن کریم، سوره اشراح، (۹۴)، آیه ۱)

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

# ساخت موسی قدس در، بابِ صَغیر تافرود آرند سر قومِ زَحیر

قومِ زَحیر : مردم بیمار  
و آزار دهنده

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

# زآنکه جَبَّاران بُدند و سرفراز دوزخ آن بابِ صغیر است و نیاز

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷

جَبَّار: ستمگر، ظالم

## می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

کنج حضور، پرویز شهباز، برنامه ۹۰۰

# این هم از تاثیر آن بیماری است زهر او در جمله جُفتان ساری است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸۳

جُفتان: جمع جُفت به معنی زوج، قرین، همنشین

ساری: سرایت کننده

يَكْ بَدَّسَتْ اَزْ جَمْعِ رَفْتَنِ يَكْ زَمَانِ  
مَكْرِ شَيْطَانِ بَاشَدِ، اَيْنِ نِيكُو بَدَانِ

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

بَدَّسَتْ: وجب

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

حَقُّ ذَاتِ پَاكِ اللّٰهِ الصَّامِدِ  
كَمَا بُودَ بِهٖ مَارِ بَدِّ اَزِ يَارِ بَدِّ

صَمَد: بی نیاز، از صفات فداوند

مَارِ بَدِّ جَانِی سَتَانَدِ اَزِ سَلِیْمِ  
یَارِ بَدِّ آرَدِ سَوِی نَارِ مَقِیْمِ

سَلِیْم: مار گزیده

اَزِ قَرِیْنِ بِی قَوْلِ وَ كَفْتِ وَ كَوِی اَوْ  
خَوِیْدِ زِ دَدِ دَلِ نِهَانِ اَزِ خَوِی اَوْ

قَرِیْن: همنشین

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، آیات ۲۶۳۴-۲۶۳۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

شرط، تسلیم است، نه کار دراز  
سود نبود در ضلالت ترک تاز

مولوی، شوی، دختر ششم، بیت ۴۱۲۳

لیک مقصودِ ازل، تسلیم توست  
ای مسلمان بایدت تسلیم جست

مولوی، شوی، دختر سوم، بیت ۴۱۷۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰



در خلوتست عشقی زین شرح شرحه شرحه  
گر شرح عشق خواهی، پیش ویت نشانم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۹۹

کنج حضور، پرویز شهباز، برنامه ۹۰۰

دیده‌ی ما چون بسی علّت دروست

رو فتا کن دیدِ خود در دیدِ دوست

علّت: بیماری

دیدِ ما را دیدِ او نِعْمَ الْعِوَضُ

یابی اندر دیدِ او کُلُّ غَرَضُ

نِعْمَ الْعِوَضُ: بهترین عوض

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۹۲۱\_۹۲۲

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۰۰

# از مقاماتِ تبَّئُلِ تافنا پایه پایه تا ملاقاتِ خدا

مولوس، شوس، دفتر سوم، بیت ۴۲۳۵

فنا: نهایت سیرِ اِلَى الله

تَبَّئُلُ: بُریدن و اخلاص داشتن

خود ندارم هیچ، به سازد مرا  
که ز وَهْمِ دارم است این صد عَنَا

گنجِ مضمون، پرویز

عَنَا: رنج

مولوی، مثنوی،

شهبازی، برنامه ۹۰۰

دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴

# اصل، خود جذب است، لیک ای خواجه تاش کار کن، موقوف آن جذب، مباش

خواجه تاش: دو غلام را گویند که یک صاحب دارند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷

غیر مُردن هیچ فرهنگِ دگر  
درنگیرد با خدای، ای حیلہ‌گر

یک عنایت به ز صد گون اجتهاد  
جهد را خوف است از صد گون فساد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات

کنج مضمون، پرویز شهبازی،

# وَأَنْ عِنَايَتِ هَسْت مَوْقُوفِ مَمَاتِ تَجْرِبَهُ كَرَدَنْدِ اَيْنَ رَهَ رَا ثِقَاتِ

ثِقَات: کسانی که در قول و فعل مورد اعتماد دیگران باشند.

بلکه مرگش، بی‌عنایت نیز نیست  
بی‌عنایت، هان و هان جایی مایست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۸۴۰\_۳۸۴۱

گنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

# پس بنه بر جای هر دم را عوض تا ز و اسجد و اقترب یابی غرض

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷

« كَلَّا لَا تُطِعُهُ وَاَسْجُدْ وَاَقْتَرِبْ. »

« نه، هرگز، از او پیروی مکن و سجده کن و به خدا نزدیک شو. »

(قرآن کریم، سوره علق (۹۶)، آیه ۱۹)

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

سجده آمد کردنِ خشتِ لَزِيبِ

موجبِ قَرَبِی که وَاسِجُدُ وَاقْتَرَبُ

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹

کندنِ این سنگِ های چسبنده، همانندِ سجده آوردن است  
و سجود، موجبِ قُرْبِ بنده به حق می شود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

# نعره‌ی لا ضیْریرُ گردون رسید

## هین پیرُ که جان ز جان کندن رهید

ضیْر: ضرر، ضرر رساندن مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۳۹

ساحران با بانگی بلند که به آسمان می رسید گفتند: هیچ ضرری به ما نمی رسد. هان اینک (ای فرعون دست و پای ما را) قطع کن که جان ما از جان کندن نجات یافت.

«قَالُوا لَا ضَيْرٌ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ»

«گفتند ساحران: هیچ زیانی ما را فرو نگیرد که به سوی پروردگارمان بازگردیم.»

(قرآن کریم، سوره شعراء (۲۶)، آیه ۵۰)

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

ما بد آنستیم ما این تن نه ایم

از ورای تن، به یزدان می‌زی‌ایم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴

ناز کردن خوش تر آید از شکر

لیک، کم خایش، که دارد صد خطر

ایمن آبادست آن راه نیاز

ترک نازش گیر و با آن ره بساز

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم،

ابیات ۵۴۴\_۵۴۵

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۰۰

قبله را چون کرد دستِ حق عیان

پس، تَحَرّی بعد ازین مردود دان

تَحَرّی: جست و جو

هین بگردان از تَحَرّی رو و سر

که پدید آمد معاد و مُسْتَقَرّ

تَحَرّی: جست و جو

مُسْتَقَرّ: محل استقرار، جای گرفته، ساکن، قائم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم،

ابیات ۲۶۲۶\_۲۶۲۷

کنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۰۰

# یک زمان زین قبله گر ذاهل شوی سُخره‌ی هر قبله‌ی باطل شوی

ذاهل: فراموش کننده، غافل

سُخره: ذلیل، مورد مسخره، کار بی مزد

## چون شوی تمییزده را ناسپاس بجهد از تو خَطَرَتِ قبله شناس

تمییزده: کسی که دهنده قوه شناخت و معرفت است.

خَطَرَت: قوه تمییز، آنچه که بر دل گذرد، اندیشه

مولوی، مثنوی،

دفتر ششم، ایات

۲۶۲۸\_۲۶۲۹

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۰۰

گرازین انبار خواهی بر و بر

نیم ساعت هم ز همدردان مبر

بر: نیکی

بر: گندم

مولوی، مشنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

# که در آن دم که ببری زین معین مبتلی گردی تو با بئس القرین

مُعین: یار، یاری کننده  
بئسَ الْقَرین: همنشین بد  
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۱

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبئسَ الْقَرِينُ»

«تا آنگاه که نزد ما آید، می‌گوید: ای کاش دوری من و تو دوری مشرق و مغرب بود. و تو چه همراه بدی بودی.»

(قرآن کریم، سوره زخرف (۴۳)، آیه ۳۸)

گنج حضور ، پرویز ، شهبازی ، برنامه ۹۰۰

از برای آن دلِ پُر نور و بر

هست آن سلطانِ دل‌ها منتظر

بَرّ: نیکی، نیکویی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

دل، تو این آلوده را پنداشتی

لاجرم دل ز اهلِ دل برداشتی

گنج حضور، پرویز

سبازی، برنامه ۹۰۰

مولوی، مثنوی، دفتر

سوم، بیت ۲۲۶۲

صد جَوَالِ زِرِّيَّارِي اِي غَنِي

حق بگويد دل پياراي مُنْحَنِي

جَوَال: كيسه بزرگ از نخ ضخيم يا پارچه خشن كه براي حمل بار درست مي كردند، بارجامه.

مُنْحَنِي: خميده، خميده قامت، بيچاره و درمانده

مولوی،

مثنوی،

دفتر پنجم،

بيت ۸۸۱

کنج حضور، پرويز شهبازي، برنامه ۹۰۰

کاری ز درونِ جانِ تو می‌باید  
کز عاریه‌ها تو را دری نگشاید

یک چشمه‌ی آب از درونِ خانه  
به زآن جویی که آن ز بیرون آید

مولوی، دیوان شمس، رباعی ۷۷۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰



**عشق** یعنی بی‌نهایتِ خدا شدن و  
مقیم شدن در این لحظه ابدی، این  
عشق است، هر لحظه که ما با او  
یکی می‌شویم، حس وحدت می‌کنیم،  
عشق را تجربه می‌کنیم.

درست است که موقع نماز خواندن ما  
به‌طور فیزیکی به سوی قبله ایستاده‌ایم،  
ولی اگر همانیدگی‌ها آن زیر، در مرکز ما  
هستند، ما بصورت فکر از یک همانیدگی  
به یک همانیدگی می‌پریم، درعین حال  
نماز هم می‌خوانیم، ما حضور نداریم،  
درواقع ما به‌سوی همانیدگی‌ها نماز  
می‌خوانیم، حالا به‌طور فیزیکی یک  
طرفی ایستادیم آن مهم نیست.

مردم فکرهای خودشان را جدی  
می‌گیرند و به آن عمل می‌کنند، آن  
فکرها نمی‌گذارند استراحت کنند،  
بخوابند، ولی همه این‌ها مربوط به  
بیرون است، یعنی همانیدگی‌هاست.  
پس من ذهنی از همانیدگی‌ها و  
دردهای مختلف با نُت‌های مختلف  
آهنگ می‌زند ما گوش می‌کنیم.

ما واقعاً اینجا مدینه فاضله که می‌گفتیم، درست کردیم؟ چرا درست نکردیم؟ برای اینکه یک چیز ذهنی بود، ما در زندگی شخصی‌مان واقعاً باید ببینیم رسوا نیستیم؟ چرا، ادعا می‌کردیم زندگی درست می‌کنیم، خوشبخت می‌شویم، ما سرکار رفتیم، درس خواندیم، نمی‌دانم زحمت کشیدیم، بچه‌دار شدیم، بچه‌بزرگ کردیم، با عقل‌مان، با من‌ذهنی‌مان، بچه‌ها با ما دعوا دارند، رفتند، قهر کردند، رسوا نیستیم؟ چرا اینطور شد؟ ما هم جلو خداوند رسوا هستیم هم جلوی خودمان، پروفیسور بودیم ما، با عشق کار نکردیم.

**دراثر همانندگی با اقلام ذهنی  
انسان می‌ترسد و از وحشتِ نمکین  
شدن به‌خاطر یک چیزی در بیرون،  
تنها می‌شود یعنی آن وحدت را از  
دست می‌دهد و این تنهایی آزارش  
می‌دهد.**

گنج حضور، پروین شهبازی، برنامه ۹۰۰



هرکسی در ابتدا باید من ذهنی  
درست کند، اما در صورت ادامه  
دادن من ذهنی دردهایی ایجاد  
می‌شود که انسان را ناتوان کرده  
و از بین می‌برد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰



اگر پدر و مادر عشقی باشند، نمی گذارند بچه از  
يك حدی بیشتر همانید شود و یا با تعداد زیادی  
از چیزهای این جهانی همانید شود، مرتب به او  
یاد آوری می کنند که تو از جنس عشق هستی!  
چگونه به فرزندشان یاد آوری می کنند؟ از این  
طریق که خودشان از جنس عشق هستند.



ترس و غم محصول همانش است. چون چیزی که ما با آن همانیده هستیم مرتب در حال تغییر است، ما هم در حال ترس هستیم.

نمی‌خواهیم چیزها تغییر کنند و این کار غلط است! برای این که اگر آزاد (زنده به زندگی) باشیم می‌گذاریم چیزها بیایند و بروند، متوجه می‌شویم این چیزها مال این جهان هستند و به ما مربوط نیستند، زندگی ما نباید به این‌ها وابسته باشد.

در ما سبب‌های ذهنی وجود دارد که اگر  
من این چیزها را زیاد کنم زندگی به دست  
می‌آورم، **سبب‌های ذهنی چون قابل تغییر**  
**و از بین رفتنی هستند و حشت ایجاد**  
**می‌کنند، مثلاً پول و یا خانه ما را می‌گیرند و**  
**یا از دست می‌دهیم یا به دست نمی‌آوریم؛**  
**بنابراین همانیدگی یا غم این چیزها در ما**  
**سبب وحشت و یا ترس می‌شود.**

**گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰**

هر انسانی زندگی را از همانیدگی شروع  
می‌کند، اگر همین را ادامه بدهد واقعاً  
بدبخت می‌شود. **ولی ما از مولانا یاد گرفتیم**  
که می‌توانیم در اثر پدیده یا عمل تسلیم،  
اتفاق این لحظه و آن چیزی که ذهن نشان  
می‌دهد را بدون قید و شرط قبل از قضاوت  
**بپذیریم در این صورت می‌توانیم دوباره**  
**مرکزمان را عدم کنیم.**

هر همانیدگی سبب می شود که دشمن خودمان  
بشویم و به خودمان ضرر بزنیم. علت این است که  
زندگی طوری طراحی شده که من ذهنی ساخته شود  
بعد مثل یک آدم آهنی، ربات، خودش خودش را  
متلاشی کند؛ ولی چون ما تصوّر می کنیم من ذهنی  
هستیم نمی گذاریم متلاشی بشود فکر می کنیم اگر آن  
متلاشی بشود ما هم می میریم، درحالی که به زندگی  
زنده می شویم.

کنج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

وقتی کسی فضا را باز می‌کند، قربانی اتفاق این لحظه نمی‌شود، بلکه از آن فضای گشوده شده فکر و عمل کرده، سعی می‌کند این فضای گشوده شده را نگه دارد و بیشتر فضاگشایی کند، پس زندگی و فرد زندگی او را اداره می‌کند؛ این کار که اسمش تسلیم است آن قدر باید ادامه پیدا کند که هیچ همانندگی در مرکز ما نماند و آخر سر تبدیل به مرکز عدم بشویم منتها این بار هشیارانه صورت می‌گیرد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، پرتامه ۹۰۰



ذهن ما بدون نظارت به هیچ وجه کار نمی کند!

قبلاً ذهن بی ناظر داشتیم. ذهن بی ناظر همین من ذهنی است، هیچ نظارتی روی آن نیست. وقتی شما به صورت یک حضور ناظر ذهنتان را در اثر فضای گشوده شده نگاه می کنید، پس شما ناظر هستید دارید به زندگی زنده می شوید و آرام آرام آن قدر زنده خواهید شد که بی نهایت ریشه داشته باشید.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

وقتی همانیدگی نداشته باشیم  
حس یکی بودن با انسان‌های دیگر  
می‌کنیم چون زندگی را در آن‌ها  
می‌بینیم و اگر انسان‌های دیگر هم  
همین کار را بکنند زندگی را در ما  
می‌بینند و اگر خود ما بتوانیم مرکز  
را عدم نگه داریم، ذره‌ای می‌شویم  
که می‌توانیم به ذره‌های دیگر، یعنی  
انسان‌های دیگر کمک کنیم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰



ما می دانیم خداوند بی نهایت و ابدیت  
است؛ یعنی همیشه زنده است، خداوند  
نمی میرد و اندازه اش هم بی نهایت است،  
همین دو خاصیت ما  
انسان ها را هم تعریف  
می کند.

گنج حضور،  
پرویز شهبازی،  
برنامه ۹۰۰

شما باید مراقب زندگی، مراقب حضور بشوید، برای  
این کار باید خودتان حضور بشوید یعنی در انسان‌ها  
زندگی را ببینید و تا بتوانید از طریق «قرین»، هم به  
خودتان کمک کنید هم به دیگران، هم به عشق برسید.



گنج حضور، پرویز شهبازی،  
برنامه ۹۰۰

وقتی مرکز ما جسم است پُر از درد هستیم، غم ما را ترسانده و تنها هستیم باید از خودمان بپرسیم حقیقتاً من می‌خواهم وضعم را عوض کنم؟ می‌خواهم تغییر کنم؟

به زبان نگوئیم می‌خواهم تغییر بکنم ولی هیچ کاری نکنیم!  
قانون جبران را انجام ندهیم!  
روی خودمان کار نکنیم!  
حواسمان به خودمان نباشد!

خیلی متداول است که انسان‌ها می‌گویند می‌خواهیم زندگی‌مان بهتر بشود؛ درحقیقت نمی‌خواهند بهتر بشود برای این که مرکزشان جسم است.

اگر واقعاً می‌خواهید تغییر کنید و اوضاع شما بهتر شود باید فضاگشایی کنید و روی خودتان کار کنید و هرچه بیشتر اجازه بدهید که از آن‌ور خرد بیاید نه این که عقلتان از عقل من‌ذهنی خودتان یا من‌های ذهنی دیگران باشد.



تغییر در اثر مداومت، تکرار و تعهد به مرکز عدم  
صورت می‌گیرد، اگر دقیقاً فضا را باز کنیم و  
مرکزمان عدم بشود این تغییر صورت فواید گرفت  
و ما تعهدِ فودمان را به صورت **«مرکز عدم»** نگه  
فواهم داشت؛ بنابراین اگر می‌فواهم از این  
دردها و صدمه زدن به فودمان رها بشویم مداومت  
و تکرار فضاگشایی لازم است.

یکی دیگر از خاصیت‌های من‌ذهنی دانستن است. هر من‌ذهنی می‌گوید من می‌دانم. وقتی می‌داند، نمی‌تواند از دانش اصلی استفاده کند.

درواقع هر لحظه از دانشی که ذهنمان به ما نشان

می‌دهد استفاده می‌کنیم. اگر فضا را باز کنیم و کاری با

آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد نداشته باشیم متوجه

خواهیم شد آن چیزی که ذهنمان نشان می‌دهد زندگی

ندارد این‌ها فقط تصاویر ذهنی هستند و زندگی ندارند.

به‌طور مثال پول به درد می‌خورد ولی زندگی ندارد!

خانه به درد می‌خورد ولی زندگی ندارد!

همسر به درد می‌خورد ولی زندگی ندارد!

این‌ها نمی‌توانند به ما زندگی بدهند.

ما با مرکز عدم می‌توانیم همانیدگی‌ها را شناسایی و  
آن‌ها را بیندازیم یعنی از مرکزمان به کنار هُل بدهیم،  
با فضاگشایی مرکزمان را عدم کرده و وقتی به تدریج این  
پدیده را بفهمیم که این‌ها نباید در مرکز من باشند، این‌ها  
عینک دید من و عینک‌های جسمی هستند، من باید  
از طریق عینک خداوند یعنی عدم ببینم و فقط آن باید  
در مرکز من باشد، در نتیجه یواش یواش می‌بینید که این  
اجسام از مرکزتان کنار می‌روند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

می‌دانیم که عجله یکی از خصوصیت‌های من‌ذهنی  
است. متوجه می‌شویم که اگر مرکز ما عدم باشد، آن  
عجله من‌ذهنی دیگر وجود ندارد، بنابراین هر موقع  
عجله می‌آید شما متوجه می‌شوید که دارید نظم زندگی  
یا قانون مزرعه را به هم می‌ریزید. قانون مزرعه هم که  
می‌دانیم وقتی یک درختی را می‌کاریم باید صبر کنیم تا  
میوه بدهد نمی‌دانیم زمان ثمر دادن درخت چه زمانی  
است ولی حداکثر سعی‌مان را در دادن کود، نور و آب به  
این درخت می‌کنیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

می‌دانیم که **من‌ذهنی کارافزاست**؛ یعنی زحمت را، بار را زیاد می‌کند،  
مرتب مسئله و گره درست می‌کند، حل می‌کند.

در خانواده، زن و شوهرهایی داریم که دائماً دعوا می‌کنند که این یک  
الگوی مسئله‌سازی است! مثل یک زمین مین‌گذاری شده هستند که  
فرضاً یکی به مین‌های دیگری دست می‌زند و منفجر می‌شود، یا یکی  
پایش را روی آن چیزی که دیگری به آن حساسیت دارد می‌گذارد  
بنابراین دائماً اوقات تلخی می‌شود و آشتی می‌شود، هم آشتی‌اش  
زحمت دارد و وقت می‌گیرد، هم اوقات تلخی‌اش!  
این روش زندگی نیست، این تلف کردن زندگی‌ست!

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰



«سببها» علت‌های ذهنی هستند که ذهن می‌سازد. مثلاً کسی ممکن

است بگوید که خوب، من هنوز همسر ندارم پس زندگی‌ام شروع

نشده و فکر می‌کند زندگی‌اش نباید کیفیت داشته باشد!

یا پول کافی ندارم نمی‌توانم زندگی کنم!

درحالی‌که زندگی در این لحظه زندگی می‌شود و پُر است.

انسان می‌تواند زندگی را پُر و صددرصد به‌طور کامل در این لحظه و

مستقل از میزان پولش زندگی کند؛ پول او یک چیزِ ذهنی است که

ذهنش نشان می‌دهد؛ بنابراین اگر کنار باشد و نتواند خودش را به ما

تحمیل کند می‌توانیم زندگی پُری داشته باشیم.

ما طوفان را در زندگی مردم می بینیم، می گوید  
شما که وضعتان خوب است، همه چیز دارید  
می گوید نه! من گرفتارم، شب خوابم نمی برد  
دائماً با همسر و بچه ها دعوا می کنم. روابطم  
با مردم خوب نیست. احساس پوچی می کنم،  
زندگی ام معنا ندارد، برای چه این همه کار  
کردیم؟ این خانه را خریدیم؟ این بچه ها به چه  
درد می خورند؟ اصلاً برای چه ازدواج کردم؟  
همه این ها برای چه هستند؟ من ذهنی جواب  
ندارد! برای این که ما آن منظور زندگی را که  
قرار بود به او زنده شویم گم کردیم؛ در نتیجه  
دچار بحران شدیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

آیا تعهد ما نسبت به الست با وقایعی که ذهن  
نشان می‌دهد فوراً می‌شکند؟ یعنی من الآن  
می‌گویم از جنس زندگی هستم، کمی هم فضا  
باز کرده‌ام، اگر يك اتفاق ناگوار بیفتد خیلی زود  
فضا جمع می‌شود؟! و دوباره برمی‌گردم به حالات  
من ذهنی؟! یا نه! توانایی این را دارم فضا باز کنم،  
چون من دیگر فضاگشایی را یاد گرفته‌ام و اگر رفتم  
به ذهن، فوراً بر می‌گردم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

همان‌طور که یک مگس را که در یک شیرینی مثل  
عسل افتاده می‌خواهند بیرون بیاورند خیلی ناراحت  
می‌شود، ما هم مشغول خوردن طعام دنیا هستیم،  
خیلی‌ها عاشقِ قدرت هستند، خیلی‌ها عاشق پول  
هستند، درآمدشان کم شود به عذاب تبدیل می‌شود  
و یا مقامی دارند و به آن چسبیده‌اند و از قدرت‌نمایی  
و نشان دادنِ خود لذت می‌برند، اگر این داشته‌ها را  
چیزی تهدید کند ناراحت می‌شوند و اگر از دست  
بدهند به دردهای شدیدی دچار می‌شوند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

این مهم است که شما بدانید اگر مرکز  
شما همانیده باشد خداوند هدایت  
کننده شما نیست، بلکه همین فکرها  
راهنمای شما هستند که همه مربوط به  
همانیدگیها و جهان بیرون هستند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

ما کسِ دیگری را به دنیا می آوریم، مسئولیت  
تأمین غذا، امنیت و غیره اش را داریم تا بزرگ  
شود و برود، ما هیچ موقع او را نداریم! اگر داشته  
باشیم رهایش نمی کنیم! داشتن یعنی همانیده شدن.  
بچه یک انسان جداست، زندگی ست که فعلاً  
نیازهایش را من تأمین می کنم، بزرگ بشود ریشه  
در اعماقِ زمین عشق خواهد داشت.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

یار بد قرین بد است، کسی که شما با او  
نشست و برخاست می کنید، برنامه ای  
که می بینید، کتابی که می خوانید و تمام  
آدم هایی که با آن ها دوستی می کنید،  
این ها قرین شما هستند و بدون این که  
گفت و گویی صورت بگیرد، دل انسان خو  
می دزدد، پس باید مواظب قرین باشید.

گنج حضور، پرویز  
شهبازی، برنامه ۹۰۰

مقصودِ خداوند تسلیم ماست،

هر کسی مسلمان است یعنی

انسانِ تسلیم شده است، باید هر

لحظه تسلیم باشد، هر لحظه باید

نگاه کنیم بینیم تسلیم هستیم یا

نه؟

گنج حضور، پرویز  
شهبازی، برنامه ۹۰۰

ارتعاش درد از طریق قرین روی

ما اثر می گذارد، هر کسی از جنس

درد است ما را از جنس درد

می بیند و آن قضیه فیزیکی مدرن

که ناظر جنس منظور را تعیین

می کند رخ می دهد.

گنج حضور، پروین شهبازی، برنامه ۹۰۰

**قرین** بسیار بسیار مهم است. قرین  
ممکن است مسئول عدم پیشرفت شما  
باشد. یعنی چه بسا شما زحمت  
می‌کشید ولی قرینتان، دوستتان،  
چیزهایی که با آن سروکار دارید، مرتب  
به مرکز شما اثر منفی می‌گذارند،  
از مرکز انسانی به مرکز انسانی دیگر از  
راه پنهانی می‌رود یعنی من اگر در  
معرض مصاحبت با کسی باشم که  
مرکزش دردناک است، آن مرکز درد روی  
مرکز من اثر خواهد گذاشت. این اثر  
**قرین** است.

گنج حضور، پرویز  
شهبازی، بر نامه ۹۰۰

من ذهنی ما خوب نمی شود، تا ما بفهمیم

که نیاز به زندگی یا خداوند داریم،

من ذهنی زیر بار نمی رود که نیازمند خرد

آن طرفی است! و باید فضاگشایی بکند.

چون که از فضا بندی به وجود می آید،

بنابراین مخالف فضاگشایی است، مخالف

این است که اصلاً ما به خداوند نیاز

داریم.

گنج حضور ، پرویز شهبازی ، برنامه ۹۰۰

ما فهمیدیم که اگر با ذهنمان  
باشیم و مرکز ما جسم باشد،  
در واقع مرتب گره می‌زنیم باز  
می‌کنیم، گره می‌زنیم و به این  
ترتیب دنبال راه حل می‌گردیم  
در صورتی که راه حل در سینما  
ماست، البته اگر گشوده  
بشود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

اگر همیشه می‌خواهیم از جنس زندگی شویم،  
اسم او را ببریم، او را بیان کنیم، باید **انبساط**  
داشته باشیم. اصلاً ما انقباض نداریم، همیشه  
منبسط می‌شویم، راه‌حل چالش‌ها از فضای  
گشوده شده به ذهن ما می‌آید.

مرکز ما یک جنسی دارد که کش می‌آید، اصلاً  
ما از جنس **کش آمدن و فضاگشایی** هستیم، از  
آن باید استفاده کنیم، همان خاصیت **عده بین**  
و **سکوت‌شنو** ماست که در مرکزمان وجود دارد،  
الآن مشغول همانیدگی است و اگر  
همانیدگی‌ها نباشد و آن باشد، می‌تواند کش  
بیاید، آن قدر کش بیاید که بی‌نهایت بشود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

دیدِ کمال طلبی دائماً به ما ضرر می‌زند.

به‌طور ساده بگوییم من کارم را شروع می‌کنم هر لحظه حداکثر سعی‌ام را می‌کنم دیگر هر نمره‌ای که گرفتم، چه به‌صورت معنوی چه به‌صورت مادی. همین است، ولی من حداکثر سعی‌ام را می‌کنم.

در نظر داشته باشیم که «کامل» به‌وسیلهٔ ذهن من تعریف نمی‌شود. چون اگر من تعریف کنم، هر لحظه به آن سو بروم از نظر معنوی که رفوزه‌ست؛ چون «کامل بودن» دست خداوند است، از نظر مادی هم ما نمی‌توانیم به کمال برسیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰



شما نباید به عنوان من ذهنی

خاصیت کمال طلبی من ذهنی را به

پیشرفت معنوی اعمال کنید.

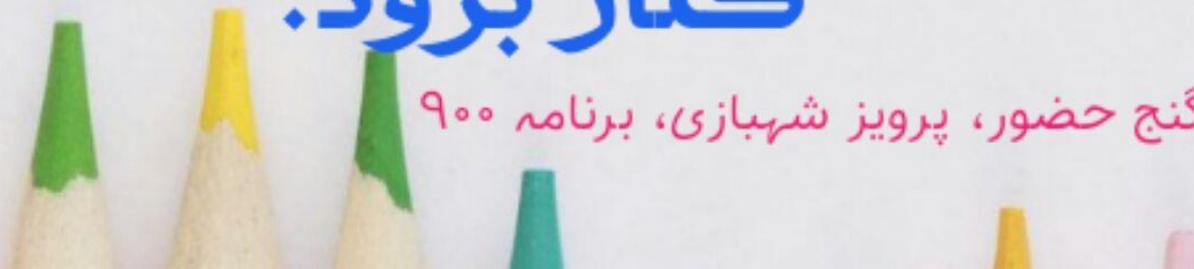
کنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۰۰



آیا ما هم انتخاب داریم؟ بله.  
انتخاب ما این است که به  
خودمان ضرر نزنیم و  
خودمان را در جهت باد  
کنفکان قرار بدهیم. برای  
این کار باید فضاگشایی  
کنیم تا عقل این من‌ذهنی  
کنار برود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰



آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، ظاهر و بازی است. تغییراتِ ظاهر و بیرون بازی است، آیا شما می‌توانید این‌ها را بازی بگیرید؟ هرچیز ذهنتان نشان می‌دهد بگویید این بازی است؟ چه چیزی جدی است؟ آن فضای گشوده شده.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰



مراقب باشید آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد  
شما را گول نزند! فریب ندهد که به من توجه  
کن! چون هر لحظه من ذهنی یک پدیده، یک  
چیزی را به ما نشان می‌دهد می‌گوید به من  
نگاه کن. یعنی چه؟ یعنی من را درست کن،  
یعنی تو من هستی، شما می‌گویید نه من  
به تو نگاه نمی‌کنم و تو نیستی؛ البته این‌ها  
به تمرکز روی خود نیاز دارد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

هرچقدر هم که اوضاع بد می شود  
شما بگویید که این جا خداوند  
هست، من می خواهم او را  
بینم و اگر بخواهی ببینی،  
می توانی ببینی.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

ما به محض این که وارد یک شناسایی‌هایی  
از مولانا یا عرفان می‌شویم، کلمهٔ تسلیم را  
می‌بینیم. تسلیم، پذیرش اتفاق این لحظه  
است. پذیرش اتفاق این لحظه یعنی من با  
اتفاق این لحظه کاری ندارم، هرچه باشد  
قبل از قضاوت می‌پذیرم.



غیر از دم زندگی در این لحظه که از فضای  
گشوده شده می‌آید، هیچ چیزی ارزش ندارد.  
غیر از فضای باز شده و هشیاری حضور همه  
بیهوده است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰



ما به هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد چسبیده‌ایم  
باید این‌ها را رها کنیم، فرض کنید که موقع مردن  
همه را می‌گذاریم می‌رویم. اگر رها نکنیم با این  
همانیدگی‌ها وضعمان روز به روز بدتر می‌شود.  
ممکن است یکی بگوید این چیزها را من خوب  
نمی‌فهمم، این‌ها را چسبیده‌ام نگه می‌دارم پس  
روز به روز من ذهنی و دردهایت بیشتر خواهد شد  
و به هیروت خواهی رفت.



گنج حضور، پرویز، شهبازی، برنامه ۹۰۰



**علت** این که ما موفق نمی شویم برای این که می ترسیم  
به طور کامل فضاگشایی کنیم، برای این که توکل نداریم،  
تسلیم کامل نمی شویم، **شما بگویید من توکل کامل دارم.**  
اگر می خواهید این لحظه با خدا یکی بشوید و ذهن به  
یک شکلی بین شما نیاید، **به ذهن توجه نکنید به فضای**  
**گشوده شده توجه و توکل کنید. نگویید من نگران**  
**هستم، کاملاً مطمئن نیستم، حالا یک دست به عصا راه**  
**برویم، نه این طوری نمی شود!**

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰



شما می‌دانید که همانیدگی‌هایتان نمی‌گذارند زندگی کنید، موضوع را برای خودتان روشن کنید و نگران نباشید. **در تسلیم و فضاگشایی کامل عمل کنید.**

شما نمی‌توانید بگویید یک الگوی ذهنی را، یک چیزی از فلان کس یاد گرفته بودم حالا این را هم با خودم ببرم آنجا به خدا نشان بدهم، شاید این هم در اتحاد من با خدا کمک کند، نه! **هیچ چیز هیچ چیز غیر از این خلا و عدم و «تو به صورت عدم» کمک نمی‌کند.**

بنابر این وقتی می‌خواهید با زندگی یکی بشوید، اگر چیزی در ذهن شما دیده می‌شود نمی‌تواند با شما بیاید.

**گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰**

انسان نباید با ذهنش بداند که الآن که مرکز من عدم است  
و این آب از آن ور می آید من را اداره می کند، الآن واقعاً برای  
بیرون کار می کنم؟ برای درون کار می کنم؟ دارم وسیع تر  
می شوم؟ یا نه پولم دارد زیاد می شود؟ این خرید زندگی بیزینس  
(Business) من را رونق می دهد یا فضای من را وسیع تر  
می شود؟

اگر اندازه بگیرد بخواهد بداند، خداوند آب را می بندد،

**پس با ذهن اندازه نمی گیریم، نمی دانیم.**

ما فقط می دانیم باید چیزها را از مرکزمان برداریم واهمانیده

بشویم و صبر، شکر و پرهیز را رعایت کنیم.

شما آیا می‌خواهید وضعتان را بهتر کنید؟ یا به زبان می‌گویید

ولی در اصل می‌خواهید تغییر نکرده باقی بمانید؟! **شما کاهل**

**هستید یا پویا هستید؟** **بپرسید،** اگر کسی کاهل است و تغییر

نمی‌کند شکر و صبر هم ندارد! چون کاهل است دیگر!

کسی که زیر جبر یک باور است، به‌طور مثال می‌گویند اصلاً زن

ما در خانواده این‌طوری است، ما همه عصبانی مزاج هستیم،

یا زودرنج هستیم یا اهل کار نیستیم، قبل هستیم یا نمی‌توانیم

چیزها را یاد بگیریم این‌ها جبر است، یک باور است، همچنین

چیزی نیست، همه افسان‌ها دارای استعداد هستند.

زمانِ روان‌شناختی یا اصلاً به‌طور کلی زمان و در  
این‌جا از نظر مولانا یعنی گذشته و آینده، یعنی  
زمانی که من ذهنی با آن کار می‌کند در واقع  
من ذهنی همیشه با زمان کار می‌کند، زمان هم  
تغییراتِ عواملِ ذهنی را اندازه می‌گیرد.

یعنی ما یک من ذهنی داریم، این دارد تغییر  
می‌کند. آن زمانی که الآن در آن ما گیر کرده‌ایم،  
زمان اندازه‌گیری است و نشان‌دهندهٔ تغییراتِ  
من ذهنی‌مان است. اگر من ذهنی نباشد  
زمان هم نیست.

گنجِ حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

هرکس در فضاگشایی تکرار و مداومت کند و به این کار  
متعهد باشد نتیجه نهایی آن این است که به حقیقت  
وجودی خویش پی می‌برد و در این صورت می‌رسد به  
جایی که زندگی‌اش اصلاً به سبب‌های ذهنی بستگی  
ندارد؛ در نتیجه این لحظه نه تنها خداوند شادی  
بی‌سببش را به او می‌دهد، بلکه مثل خودش او را  
آفریننده می‌کند، در واقع ما به او تبدیل می‌شویم؛  
اوست که از طریق ما زندگی می‌کند بنابراین برای هر  
لحظه و چالش هر لحظه، فکر آن لحظه را می‌سازیم  
و فکرهای کهنه را به کار نمی‌بریم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، پرتنامه ۹۰۰

ما من ذهني نستيم،

این موضوع را به خودمان می‌قبولانیم  
و درک می‌کنیم که ما این من‌ذهنی‌نستیم

بنابر این علت‌هایی را هم که من‌ذهنی‌به‌ما

نشان می‌دهد، معتبر نیستند.

کنج حضور،

پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

ما در پیمان آلت، به خداوند گفتیم:

«از جنس تو هستیم»،

از جنس تو هستیم یعنی انسان به این جهان آمدن

که هر چه زودتر انداز هاش بی نهایت بشود،

به این لحظه ابدی بیاید و آگاه از این

لحظه ابدی، زندگی را کامل زندگی کند.

این منظور زندگی است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

مادر واقع يك درخت هستيم  
مثل اين كه خداوند خودش را  
دارد مي كارد، مي گويد كه من  
در تو خودم را مي كارم اين بايد  
رشد كند، خودش هم كه  
از جنس بي نهايت و ابديت است.

کنج حضور، پرویز شهباز سر، برنامه ۹۰۰



حسی که در اثر

مقاومت به اتفاق این لحظه

در مابه وجود می آید

عاقبت ما را می کشد.

کنج حضور، پرویز شهباز سر، برنامه ۹۰۰

آن کسی که می‌گوید می‌دانم اگر  
بگویی نمی‌دانی خیلی بدش می‌آید.  
خوب اگر بدت می‌آید که دیگر  
به مولانا چرا گوش می‌کنی؟ اگر  
می‌دانی. ولی می‌گوید من می‌دانم  
همین را می‌گوید. ولی آن چیزِ ذهنی  
است، آن عشق نیست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

عشق، پُر از خرد زندگی است،  
چون عشق مثل یک سکه  
دورو است، یک طرفش عشق  
است، یک طرف آن خرد،  
همیشه عاشقان، خردمندان  
هم بوده‌اند، ولی من‌ذهنی  
این‌ها را ابله می‌داند.

شما بینندگان راه‌هایی را لا بُد بلدید بیایید  
بگویید انسان چجوری می‌تواند به خودش  
بقبولاند که نمی‌دانم، می‌خواهم یاد بگیرم.  
**اصلاً عشق که دانستی نیست،** من چه را  
می‌دانم؟ مردم به راحتی دانستن را یاد  
می‌گیرند، می‌گویند آقا فهمیدم این لغت  
معنی‌اش این است، شعر این است، ولی  
ندانستن را نمی‌توانند یاد بگیرند خیلی سخت  
است، چجوری ما یاد بگیریم بگوییم نمی‌دانم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

اگر قرار باشد ما دیدن برحسب  
همانیدگی‌ها را نگه داریم و هی  
تفسیر کنیم و یک چیزی در ذهن مان  
بسازیم، به همان قانع باشیم که  
دیگر پیشرفت نمی‌کنیم، این موضوع  
خیلی مهمی است که شما یادتان  
باشد بگویید من می‌خواهم به خودم  
**نمی‌دانم** را یاد بدهم، بدهید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

یک توهمی وجود دارد که هرکس همانیدگی انباشته می‌کند  
فکر می‌کند موفق شده، همه ما این توهمات را داشته‌ایم که  
موفقیت یعنی جمع کردن مقدار زیادی پول. همه ما تقریباً  
مقدار زیادی از عمرمان را تلف کرده‌ایم، و این چیزها را بعداً  
فهمیدیم که ما چه اشتباهی کردیم!

اشتباهمان این بود که فکر می‌کردیم «می‌دانیم» در حالی که  
احمق بودیم!

نمی‌فهمیدیم، نمی‌دیدیم، و خیلی‌ها به این‌که انباشتگی را  
موفقیت می‌دانند دچار هستند. آخر انباشتگی برحسب چندتا  
همانیدگی که موفقیت نمی‌شود!

ما هرچقدر هم که عاقل باشیم، این عقل بی‌اصل و اساس است.

چرا؟ چون از من‌های ذهنی سرچشمه گرفته، این جهانی است،

آن جهانی نیست. هرچیزی که از آن جهان می‌آید کامل است.

شما به زیادی دانش متکی نباشید. ما مجبوریم که عقل را از

آن‌ور بگیریم، این من‌ذهنی عقل زیرک دارد و بی‌اساس است. ما

عقلی را می‌خواهیم که از مرکز عدم بیاید. و این عقل را با عقل

من‌ذهنی‌تان نسنجید، برای این که عقل من‌ذهنی نمی‌تواند کامل

بودن این عقلی که از مرکز عدم می‌آید را اندازه بگیرد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

ما باید به عشق رو بیاوریم. چجوری به  
عشق رو می آوریم؟ با فضاگشایی در اطراف  
اتفاق این لحظه و اگر من ذهنی می گوید که  
این بی خردی یا دیوانگی است، شما باید  
بگویید: باشد، ما می خواهیم همین بی خردی  
و دیوانگی را انتخاب کنیم؛ زیرا اگر ندانیم،  
زندگی با فضاگشایی به ما عقل می دهد، اگر  
بدانیم عقل نمی دهد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

دوستان کم سواد که سواد دانشگاهی یا  
دبیرستانی ندارند نشان داده‌اند که وقتی  
زندگی در دلشان زنده می‌شود خردمند هم  
می‌شوند؛ پس واقعاً خرد به سواد نیست!

معمولاً در کلاس درس، دانستن را به ما  
یاد می‌دهند. ولی ما باید «نمی‌دانم» را یاد  
بگیریم. خوب همین برنامه گنج حضور  
کلاس «نمی‌دانم»، کلاس «عشق» است.

انسان آفریده نشده که از  
کهنگی و پوسیدگی تغذیه  
کند، هرچیزی که ذهن یا  
انسان در ذهن می‌تواند از  
آن تغذیه کند، مرده است.

گنج حضور، پرویز  
شهبازی، برنامه ۹۰۰



هر کسی بر حسب باورها و  
شرطی شدگی‌ها می‌بیند، بر حسب پول و  
بر حسب همانیدگی‌های انسانی می‌بیند  
در این صورت مثل مرده است و این یک  
کنده‌ای است بر پای او که نمی‌تواند  
حرکت کند، پویایی ندارد، وقتی نتواند  
حرکت کند، نمی‌تواند هم تبدیل شود،  
نمی‌تواند دگرگون بشود.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰



برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)